اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم‌

 بسم اللَه الرحمن الرحیم‌

 امروز روز میلاد امام زمان (عجل اللَه تعالی فرجه الشرّیف) است میلادی كه خصوصیتی دارد و توقّعاتی را به دنبال دارد كه در سایر میلادها و مناسبات ائمّه معصومین علیهم‌السّلام نیست.

 میلاد امام زمان علیه‌السّلام همراه با توقّع ظهور آن حضرت است و همراه با التجاء و توجّه و نیاز و درماندگی و بیچارگی شیعه در فراز و نشیب حوادث زمان نسبت به آن منجی كل و بر پا كننده رایت عدل و داد و صداقت است.

 این موضوع موضوعی است كه در نفس و ضمیرو قلب و فكر همه افراد چه از شیعیان آن حضرت و سایر منتحلین به نحله‌های مختلف و حتّی سایر ادیان وجود دارد. حالا علّت این مطلب چیست؟ دلیلش چیست و چرا ما منتظر ظهور آن حضرت هستیم و حقیقت آن ظهور در چه پدیده و حادثه‌ای تبلور پیدا می‌كند؟ آیا ظهور آن حضرت به معنای آمدن ظاهری آن حضرت است فقط همین یا نه همانطوری كه فرمودند ظهور آن حضرت به معنای برقراری حكومت توحید است؟ برقراری حكومت عدل است. بخاطر این ما نیازی به ظهور حضرت داریم. به واسطه فقدان این مطلب تمام جوامع دنیا و بشری چشم انتظار آن منجی و در انتظار ظهور آن مظهر عدل پروردگار است. عدل پروردگار در این دنیا باید تجلّی پیدا كند. صدق پروردگار در این دنیا باید ملموس و مشهود بشود. حقیقت توحیدیه پروردگار نسبت به همه بندگان باید در این دنیا مورد مشاهده و مورد توجّه همه افراد قرار بگیرد، این مسئله است.

 امام باقر علیه‌السّلام در یك روایتی می‌فرمایند: إذا قام قائمنا وضع اللَه یده علی روؤس العباد فجمع بها عقولهم و كملت به احلامهم: خیلی روایت روایت عجیبی است تمام حقیقت ظهور در همین روایت مندمج است وقتی كه قائم ما ظهور كند خداوند دستش را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد حالا یا خداوند دست خودش را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد این یك جور می‌توانیم معنا كنیم مثل اینكه فرض كنید در آیات داریم یداللَه فوق ایدیهم: دست خدا بالای همه دستها و قدرت خدا مافوق همه قدرتها و اراده و مشیت خدا نافذه او بر همه اراده‌ها و مشیتها قاهر است یا این طور یا اینكه معنا اینطور باشد وضع اللَه یده خدا دست امام زمان را بر سر همه بندگان قرار می‌دهد و به واسطه آن هیمنه و سیطره ولایی او كه بر سر همه افراد می‌آید، عقول افراد به مرتبه كمال می‌رسد و نكته در همین جا است وقتی‌

 كه آن ولایت مطلقه معصوم علیه‌السّلام، امام معصوم، آن ولایت، آن ولایت مطلقه امام معصوم علیه‌السّلام حاكم بشود آن موقع عقول به كمال می‌رسد، آن وقت. وقتی كه حكومت امام زمان علیه‌السّلام بدون نگرانی و ترس و خوف از ابناء زمان و حكّام جائر و ستمگر دوران، زمام امور مردم را به دست بگیرد است كه عقلها از مرتبه استعداد بیرون می‌آید. از مرتبه كمون خارج می‌شود. از مرتبه خفاء به ظهور می‌رسند و به واسطه زمینه مناسب و امنیت اجتماعی و امنیت فكری نه فقط امنیت اقتصادی و امنیت سیاسی، به واسطه ظهور و تبلور امنیت فكری و امنیت اعتقادی و امنیت نفسی و امنیت قلب از همه جهات و شرایر وجودی انسان در آن جا است كه عقل می‌آید و به مرتبه رشد پا می‌گذارد و پله‌ها و نردبان فعلیت را یكی پس از دیگری طی می‌كند. بچّه‌ای كه دبستان نرود عقل او در همان مرتبه طفولیت باقی می‌ماند. عقل او در همان مرتبه استعداد ثابت می‌شود. برای این كه عقل رشد كند، برای اینكه علم انسان بالا برود، اطّلاع انسان بالا برود، باید زمینه مناسب برای رشد عقل وجود داشته باشد. برای رشد علم وجود داشته باشد. آن كجاست؟ آن مدرسه است. باید برود در مدرسه، كلاس اوّل، كلاس دوّم، كلاس سوّم همین طور در هر كلاسی باید بدون خوف و نگرانی از شرایط و محیط، بدون خوف از معلّم، بدون خوف از ناظم، بدون خوف از مسائل و جوانبی كه وجود دارد در حال امن و امنیت این بچّه بتواند كم كم آن عقل نهفته و استعداد خدادادی كه در وجود او و كمون او قرار داده شده است آن را به فعلیت برساند پلّه‌های ترقّی را یكی یكی طی كند تا اینكه به مرتبه كمال ظاهری و كمال اجتماعی كه وصول به مرتبه تخصّص در یكی از مراتب علم است نایل بشود. اگر این طور بود خوب می‌رسد اگر این طور نبود نمی‌رسد، می‌ماند. اگر فرد مستعدّی بود ولی در محیطی بود كه در آن محیط خوف بود، ترس بود، مورد تهدید بود خوب این بچّه نمی‌تواند رشد كند با استرس نمی‌تواند درس بخواند. اگر این بیاید بالا و استعداد و آمادگی داشته باشد برای رسیدن به مطالب بالا ولی از نظر اقتصادی نتواند خود را در یك همچنین مرتبه‌ای قرار دهد خوب می‌ماند. چقدر هستند افراد، چقدر هستند جوانها، چقدر هستند از مردم كه استعداد آنها و فهم آنها و قابلیت آنها برای رسیدن به مطالب بالا بسیار بسیار بالاتر از این افرادی است كه در جوامع علمی شركت می‌كنند ولی به واسطه فقر مادّی و فقر اقتصادی از رسیدن به آنها عاجز هستند. بله؟! خوب این هم یك مطلب است دیگر. حالا اگر فرض بكنید كه رسید انسان به آن جا امّا اطّلاعات و معلومات و مدارك كافی برای این مطلب را نداشته باشد.

 استعداد دارد از نظر اقتصادی هم متمكّن است موانع هم منتفی است. در مجامع علمی شركت می‌كند. كتاب نیست كه بخواند. چه كتابی را بخواند؟ كتاب در اختیارش نیست كتابهای ضعیف در اختیارش است، كتابهای فرسوده و از تاریخ گذشته در اختیار او قرار داده می‌شود. خوب تمام این استعدادها همه از بین می‌رود و نمی‌تواند به شكوفایی برسد. پس ببینید چقدر مقدّمات و مسایل مختلفی باید دست به دست هم بدهد تا بتواند یك فرد را از مرتبه استعداد و نقصان به مرتبه فعلیت در بیاورد. درست؟! این مسئله، این قضیه، این جهت كلّی در تكامل بشری كه عبارت است از كمال عقلی و رسیدن به مرتبه عقل بالمستفاد، این مسئله حاصل نمی‌شود برای افراد بشر مگر به واسطه تهیه و ایجاد زمینه و بستر مناسب، برای این مراتب تزكیه و مراتب تربیت نفس، تا این زمینه آماده نشود این استعداد در مرتبه كمون خود باقی می‌ماند و بشر همواره به دنبال رسیدن به نقطه كمال له له می‌زند و به دنبال رسیدن به فعلیت كه احساس می‌كند ندارد، احساس می‌كند. احساس نداشت كه سنگ است سنگ كه طلب ندارد. سنگ كه توقّع ندارد آجر كه چیزی را نمی‌خواهد درخت كه انتظار چیزی را ندارد. این كه بشر به دنبال امنیت در این دنیا چشم به انتظار ظهور حضرت است چون می‌بیند نیست. چون می‌بیند كه وجود ندارد. چون می‌بیند كه در اختیار او نیست چون می‌بیند كه راهی كه او را بتواند برساند به این مرتبه آن راه در اختیار او نیست. راهی را كه در اختیار او می‌گذارند، نمایه‌هایی را كه به او ارائه می‌دهند، آن نمایه‌ها همیشه ناقص است و راه به جایی ندارد. یك تجربه پس از تجربه، تجربه بعد از تجربه بعد، تجربه همین طور بعد از تجربه، هی تجربه تجربه تجربه، بالاخره كه چه شد؟ آخرش كه چی چون انسان احساس خلأ می‌كند به دنبال رفع خلأ می‌گردد. چون انسان احساس می‌كند این وجود او فقط این نیست كه دارند به او ارائه می‌دهند. احساس می‌كند آن غذایی را كه در اختیار او قرار می‌دهند این غذا برای او نیست برای خیلی از افرادی است كه پایین‌ترند. این غذا غذایی است كه برای دام باید گذاشت و در جلوی انسان می‌گذارند. این را انسان می‌فهمد. این را انسان تشخیص می‌دهد كه آنچه را كه ارائه می‌شود لایسمن و لایغنی من جوع است، فایده‌ای ندارد. این را انسان می‌فهمد. این را انسان در وجود خودش احساس می‌كند. این را انسان درك می‌كند. از این در به آن در می‌زند. از آن در به این در می‌زند كه بالاخره ببیند در این جا كدام دری باز می‌شود كه می‌تواند حاجات او را برآورده كند؟ توقّعات او را برآورده كند.

 امام علیه‌السّلام می‌فرمایند كه وقتی آن دست ولایی امام زمان علیه‌السّلام در حكومت عدل او كه‌

 حكومت صدق است، در آن حكومت دروغ جایی ندارد. مكّر و حقه بازی در آن حكومت راهی ندارد در آن حكومت شفّافیت است. از طفلی كه به دنیا می‌آید مطلب برایش شفّاف است تا آن پیرمردی كه در صد سالگی از دنیا می‌رود مطلب برایش شفّاف است. در هیچ نقطه‌ای از نقاط زندگی ابهام وجود ندارد و در هیچ مرتبه‌ای از مراتب حیات شك و تردید راه ندارد صدق مطلق و شفّافیت مطلق و صفای مطلق و بهاء مطلق و نور مطلق این آن چیزی است كه انسان را سیراب می‌كند و گرسنگی روح را برطرف می‌كند و داروی همه دردهای جهالت و غوایت و ظلالت و انانیت و اعتباریت و توغّل در دنیا و ریاست است. این آن مسئله است. لذا امام علیه‌السّلام می‌فرماید و كملت به احلامهم تمام توقعّات و انتظارات انسان به مرتبه كمال می‌رسد هیچ كس دیگر نمی‌تواند بگوید چرا من نشدم؟ چرا به من ظلم شد؟ اگر من این طور بودم، این طور نمی‌شدم. اگر با من این طور برخورد می‌شد من الآن در این برهه نبودم هیچ بهانه‌ای برای هیچ فردی در هیچ نقطه‌ای و در هیچ مرتبه‌ای وجود ندارد. تمام افراد احساس استواءو یكرنگی و یك نوعی را در پیشگاه نزول فیوضات الهی دارند و تمام افراد به یك مرتبه خود را در پیشگاه مقام ولایت متمتّع و بهره‌مند می‌بینند. تمام افراد به اندازه سر سوزنی در مخیله آنها هم خطور نمی‌كند كه چرا حضرت لطفشان به یكی كم شده به یكی زیاد. چرا حضرت به آن شخص استانداری داده به من نداده؟ چرا حضرت آن شخص را فرماندار فلان شهر در آن نقطه دنیا كرد من را نكرد چرا؟! حضرت فلان منصب را به فلان رفیقش داده، برادر زاده‌اش داده، خواهر زاده‌اش داده، پسر عمّه و خاله‌اش داده، چرا به من نداده؟! اصلًا به مخیله كسی در زمان ظهور حضرت خطور نمی‌كند تا بخواهد برود نامه بدهد به حضرت یابن رسول‌اللَه مگر من چه چیز كم داشتم حالا استاندار نمی‌كردی اقّلًا یك شهردار كه می‌كردی كه به چند نفر بگویم چه كار بكن و چه كار نكن. بالاخره ما دیگر آروز داریم. بالاخره آمدیم و رفتیم از این پستها گیرمان نیامد. چند تایی زیر دستمان می‌گذاشتی كه امر و نهی می‌كردیم با عقده از دنیا نرویم، تا این حدّ. چرا قضیه این طور است؟ به همان میزانی كه در این دنیا مشاهده می‌كنیم و كردیم كه با تمام توان و با تمام قدرت و استفاده از جمیع حیله‌های شیطانی در دنیا برای رسیدن به مقامات دنیوی از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌كنند، در زمان ظهور حضرت با همین توان از ریاست فرار می‌كنند. در زمان ظهور حضرت به همین نحو از رسیدن به فرمانداری استانداری در می‌روند، خودشان را نشان نمی‌دهند به امام زمان تا بگوید آقا بیا ببینیم كجایی؟ راستی فلان جا استاندار نداریم. در می‌رود پشت ستون قایم‌

 می‌شود تا حضرت نبیند او را بردارد! البتّه این غلط است من یك مقداری از خودم اضافه می‌كنم می‌خواهم بگویم مردم در زمان حضرت چه تفكّری پیدا می‌كنند؟ به همان مقدار كه با سرعت نور در این دنیا برای رسیدن به ریاست حركت می‌كنیم كه فقط نمانده تبدیل به انرژی بشویم طبق آن هم از اعجاز است، اعجاز است. كه براساس همان قانون نسبیت و امثال ذلك كه گفته می‌شود به همان میزانی كه به سرعت نور حركت می‌كنیم برای رسیدن به ریاست و غلبه بر حریف و كوباندن حریف به هر قسمی‌و به هر شكلی و به هر نوع در زمان حضرت با سرعت نور از این ریاست مردم فرار می‌كنند این فرق بین حكومت توحید وبین حكومت عالم اعتبار است. توجّه كردید! فرار می‌كند.

 شما خیال می‌كنید مالك اشتر كه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام حضرت او را برای حكومت به مصر فرستاد آیا در قلبش، در ذهنش رسیدن به حكومت مصر بود واللَه‌العظیم قسم به جان خود امیرالمؤمنین اگر در فكر و مخیله مالك اشتر به اندازه یك ثانیه خطور كرد. من از قول او می‌گویم روز قیامت هم می‌روم و جواب هم می‌دهم. چرا؟! معلوم است دیگر، نیازی به این حرفها ندارد. نیاز به بازخواست ندارد اوصافش معلوم است. احوالش معلوم است در تاریخ نشان می‌دهد در تمام عمرش یك ثانیه خطور نكرد كه از امیرالمؤمنین جدا بشود. استاندار مصر این حرفها چیست؟ استاندار شام اینها چیست؟! استاندار ایران، حاكم ایران، حاكم مصر، حاكم شام، حاكم حجاز، حاكم یمن، اینها چیست؟ آن یك لحظه جدا شدنش از امیرالمؤمنین با مرگ او مصادف بود. با مرگ او برابری می‌كرد. با نابودی او و ازمحلال او برابری می‌كرد. كجا مالك بخواهد این طرف برود؟! كجا سلمان بخواهد حركت كند؟ عمر سلمان را خواست گفت می‌خواهم حكومت مدائن را به تو بدهم. گفت: برو به عمه‌ات بده چرا می‌خواهی به من بدهی؟ برو پی كارت، گفت مگر آنجا حاكم نمی‌خواهد؟ گفت: اینقدر حاكم داری بفرست به من چه؟! گفت حالا می‌روی یا نمی‌روی؟ گفت من یك مولا دارم آنجا نشسته، كار من به دست اوست نه به دست تو، نه به دست آن كه قبل از تو بوده و نه به دست آنی كه بعد از تو می‌آید یك نفری اینجا هست بگوید برو میروم نگوید برو هزار تكّه هم بشوم از جایم تكان نمی‌خورم.

 آمد پیش امیرالمؤمنین حضرت فرمودند برو. خب آن یك حكومت سلمان شاگرد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و دیدیم كه چه كرد حكومتش را هم دیدیم كارش را هم دیدیم! پرونده‌اش را هم دیدیم! به قول امروزی‌ها بیلان كارش را هم دیدیم! چه برنامه‌ای داشت و چه قصد و غرضی داشت و در دلش چه‌

 می‌گذشت! در دنیا هم داریم می‌بینیم این دنیا، این كشورها، بیایید تماشا كنید! فیلم‌ها ببینید! فیلم‌ها، فیلم‌های زنده، مستند و ببینید كه در دنیا چه خبر است! چه اوضاعی در این دنیا است! انسان چه چیزهایی است كه انسان به مخیلّه‌اش خطور نمی‌كرد در حكومت امیرالمومنین علیه السلام در آن حكومت مردم فرار می‌كنند از حكومت. می‌خواهند پیش امیرالمؤمنین باشند می‌خواهند یك لحظه از مولای خودشان جدا نباشد اگر هم می‌روند، توجّه كنید می‌دانند كه آن دست ولایت مثل ابر بالای سرشان است با تمام وجود حضور امیرالمؤمنین را مالك در نفس خود احساس می‌كرد و به سمت مصر قدم برمی‌داشت. یك لحظه نبود كه از امیرالمؤمنین جدا باشد در آن لحظه مرگ بود. یكی از رفقا در زمان سابق، زمان مرحوم آقا خلاصه به واسطه بعضی از مسائل دیگر مورد تنبیه و تذكّر ایشان قرار گرفت، مورد تنبیه. مرحوم به من فرمودند برو در منزل ایشان و بگو كه ما دیگر با شما كاری نداریم من گفتم چطور بروم این حرف را به این بنده خدا پیرمرد بزنم. پیرمرد، بزرگ، كسی كه خیلی حقوقی بر گردن ما دارد خوب دیدم مطلب ایشان است و باید گفت و باید همان طور هم گفت به همان حرف و به همان نسق، رفتم خدمت ایشان گفتم یك مطلبی می‌خواهم از آقا خدمتتان عرض كنم و ایشان پیغامی دادند كه ما دیگر با شما كاری نداریم. ما مطالب را گفتیم و شما عمل نكردید و دیگر با شما كاری نداریم. خدا شاهد است وقتی كه این جمله از زبان من درآمد دیدم چه برسرش آمد. یك مرتبه رو كرد به من گفت: مرگ بهتر از این زندگی نمی‌خواهم. چه انقلابی پیدا كرد و من دیدم الآن دارد سكته می‌كند. دیگر الآن اوضاعش خیلی به هم ریخته است. خودم در آن جا یك مدّتی كه گذشت. آنهایی كه یك همچنین مسائلی را به وجود می‌آورند، خودشان هم می‌دانند چكار می‌كند. اگر چوبی هم می‌زنند، آب نبات هم بغلش نگه داشتند. اگر یك شلّاقی می‌زنند، از آن طرف هم شربت هم در كنارش می‌گذارند، بله. بعد خود او مسئله را مطرح كرد كه من حالا چه كنم؟ بعد من گفتم كه حالا می‌خواهید من می‌روم صحبت می‌كنم و الحمدلله مطالب ختم به خیر شد و آن مقصد و هدفی كه مورد نظر ایشان بود بحمدلله برآورده شد و به نتیجه رسید. درست؟!!

 اگر آن مالك احساس كند كه یك لحظه عنایت امیرالمؤمنین از او قطع شده آن لحظه، لحظه مرگ اوست. یك ثانیه اگرسلمان كه از امیرالمؤمنین به ظاهر دور می‌شود ولی در باطن متصّل. به هیچ وجه من الوجوه كمترین خللی و كمترین نقصانی در این رابطه حاصل نمی‌شود. اگر یك لحظه احساس بكند

 آن لحظه، لحظة بوار اوست. چرا اینطور است؟!! چون از ناحیة امیرالمؤمنین است. چرا اینطور است؟ چون دست امیرالمؤمنین بالای سر اوست. چون ولایت امیرالمؤمنین بر رفتار و كردار او حاكم و غالب است. چون عمل او در تحت سیطرة ولایی امامت توجیه می‌شود و شكل پیدا می‌كند، این است مسئله، این است قضیه.

 لذا در حكومت امام زمان علیه‌السّلام است كه آن بستر و آن زمینه و آن اطّلاعات، آن اطّلاعات، ما آمدیم حكومت عدل اجرا كردیم. الآن در خیلی از كشورها عدالت حاكم است در خیلی از كشورها قانون حاكم است. در خیلی از كشورها كسی حقّ تعّدی به شخص دیگر ندارد. این طور نیست كه به نحو كلّی همه جا اینطور باشند نه خیر در بعضی از جاها قانون حاكم است و قانون در میان مردم حكم می‌كند. حالا در یك مورد استثناءهایی باشد بالاخره لازمة نقصان بشری است و لازمة آن فقدان آن مراتب كمالی بشری است. هر شخصی می‌تواند در هر مرتبه‌ای كه هست به هر نقطه‌ای كه هست می‌خواهد برسد. نسبت به مسائل اقتصادی آنچه در درتوانش است می‌تواند انجام بدهد. نسبت به مسائل علمی و مدارج علمی و ابراز و اظهار و استكمال آن استعدادها در حرف و در فنون مختلف و تخصّصات مختلف برای همه وجود دارد. رسیدن به مراتب عالی و رسیدن به دانشگاه و مجالس برای همة افراد است همه می‌توانند شركت كنند. این مسائل هست درست؟! ولی صحبت در این است كه آیا آن چه را كه موجب كمال نفس و موجب رشد نفس و موجب استكمال عقل است هم آیا آن اطّلاعات و كتابهایش هم موجود است، نه دیگر اینجا كه موجود نیست. آنچه كه موجب تعالی نفس است و انسان را به مرتبة كمال می‌رساند و نقصان را از وجود انسان می‌زداید و به مرتبة فعلیت می‌رساند و به انسان كامل تبدیل می‌كند آیا در این كشورها هم هست؟ نه دیگر آنجا نیست. در زمان ظهور حضرت تمام عنایت و تمام قوای حكومت حضرت، برای برقراری صدق در جامعه به كار گرفته می‌شود. حكومت برای برقراری صدق است نه صدق برای برقراری حكومت، اشتباه نكنید! حكومت اسلام برای برقراری صدق است. برای برقراری عدل است. برای برقراری انصاف است. برای برقراری صفا و بهاء و بهجت است. برای برقراری زمینة عدل در همه شئون و مراتب است نه اینكه عدل برای برقراری حكومت اسلام است یعنی اگر با عدل نتوانستیم حكومت اسلام برقرار كنیم با ظلم بكنیم، نخیر یعنی اگر با صدق نتوانستیم به حكومت برسیم با دروغ برسیم؟ آیا این شد حكومت اسلام؟!! یعنی اگر با بها و نورانیت و

 شفافیت نتوانستیم حكومت ایجاد كنیم با مسائل دیگری كه در همة دنیا رایج و دارج است با آنها برسیم. آن می‌شود حكومت امیرالمؤمینن یا نه حكومت برای این است كه صدق را ایجاد كند. لیقوم النّاسُ بالعدل برای این كه مردم به عدل قیام كنند. پیغمبران برای چه آمدند برای چه حكومت ایجاد كردند؟ برای این كه مردم به عدل قیام كنند آن وقت می‌شود خود پیغمبر برای رسیدن به حكومت ظلم كند؟ آن می‌شود پیغمبر؟ پیغمبر نیست یا مثل این پیغمبرهای دروغی. امام حسین علیه‌السّلام چه می‌فرماید؟ حضرت هنگامی‌كه حركت كرد از مدینه برای چه حركت كرد؟ برای اینكه حكومت اسلامی‌ایجاد كند انّی لم أخرج أشراً و لابطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و إنّما خَرجت لطلب الإصلاح فی امَّی جدّی عین عبارت سیدالشّهدا است. با صراحت دارد می‌فرماید من نیامدم كه خروج كنم. خروج كنم یعنی چه؟ یعنی حكومت ایجاد كنم امر و نهی كنم من نیامدم كه حكومت ایجاد كنم برای اینكه به زیاده طلبی برسم و در میان مردم ظلم كنم. خروج كردم و به قصد ایجاد حكومت از مدینه خارج شدم برای چه؟ لطلب الإصلاح امّت جدّم را اصلاح كنم. مردم برگشتند. مردم از دین پیغمبر برگشتند. مردم دیگر دارند به همدیگر دروغ می‌گویند. مردم با هم حقّه بازی می‌كنند. مردم دارند با هم نفاق می‌كنند. مردم دارند سر همدیگر كلاه می‌گذارند. مردم از انسانیت دور شدند. مردم از صفا و بها و نورانیت بیرون آمدند. ظلمت همه جا را گرفته است. من از مدینه بیرون آمدم تا اینكه دوباره عدل را برگردانم. دوباره صدق را به مردم برگردانم. وقتی كه می‌آیند مغازه را باز می‌كنند به نیت این كه صدق با مشتری داشته باشند مغازه را باز می‌كند وقتی كه می‌آید مطب را باز می‌كند به نیت اینكه آنچه كه صلاح مریض است باز می‌كند و آنچه را كه رضای خدا است باز می‌كند نه اینكه دروغ بگوید و از آن بدبخت ملیونها بگیرد در حالی كه می‌داند این بیماری او به نتیجه نمی‌رسد. آن مهندسی كه می‌خواهد نقشه بكشد نقشه‌ای می‌كشد كه بر اساس صدق باشد، بر اساس رعایت مصلحت او باشد، نه بر آن اساسی كه بتواند بیشتر پول در بیاورد. من برای این از مدینه خارج شدم. برای این خارج شدم كه لطلب الإصلاح فی أمّی جدّی. مردم را اصلاح كنم مردمی‌كه دارند در چشم مردم نگاه می‌كنند و دروغ می‌گویند. این مردم را به صدق وادارم. آقا دروغ نگو، دروغ حرام است. راست بگو. ما ادّعای شیعه بودن امام زمان را می‌كنیم. ما باید بدانیم آیا در هنگامی‌كه داریم صحبت می‌كنیم حضرت در كنار ما نشسته و دارد مطالب ما را می‌شنود یا از مطالب ما غفلت دارد و اطّلاع ندارد واللَه اگر یك هزارم احتمال می‌دادیم كه حضرت به اعمال ما ناظر است و به‌

 كردار ما ناظر است و به گفتار ما ناظر است اینقدر دروغ نمی‌گفتیم. اینقدر نفاق و حقّه بازی انجام نمی‌دادیم و اینقدر چهرة نورانی سنّت پیامبران را مشوّه نمی‌كردیم. درست؟!! اینها برای چه چیزی است؟ به خاطر این است كه من می‌خواهم اصلاح ایجاد كنم الطلب الإصلاح برای اینكه اصلاح بكنم این مردم را آی مردم در زندگیتان دروغ نگویید. اگر خیال كردید دارید ضرر می‌كنید همان جا نباید دروغ بگویید. اگر می‌خواهید فایده ببرید راست گفتن هنر نیست. وقتی كه به نتیجه می‌رسید كه راست بگویید كه هنر نكردید. وقتی می‌بینید كه از حریف دارید عقب می‌افتید نباید دروغ بگویید. آنجا نباید كلاه برداری كنید. آنجا باید صاف باشید. درست؟! حضرت می‌فرماید لطب الإصلاح فی امّی جدّی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنكر اصلًا حكومت من مال همین است. حكومت من برای این است كه معروف را در میان مردم بیاورم. آقا معروف چه چیز است؟ دودوزه بازی؟ معروف چیست؟ پنهان كاری! معروف چیست؟ دروغ گفتن! معروف چه چیز است؟ ظلم به بندگان خدا. معروف چیست؟ قتل و غارت! اینها معروف است یا نه صدق، صفا، عدل، امنیت، شفافیت، محبّت، رأفت، عطوفت، احساس پدرانه نسبت به همة افراد، احساس برادرانه نسبت به همة افراد، این را من می‌خواهم بیاورم این را می‌خواهم برگردانم. این را می‌خواهم آن سنتّی كه پیغمبران برای آن سنّت قیام كردند و فرستاده شدند من دارم آن را می‌آورم. این معاویة حقّه باز صلح با برادرم را امضا كرده و در آن صلح نامه است كه وقتی از دنیا برود باید حكومت به من برسد حقّ من است. آمده دارد حقّه‌بازی می‌كند، حكومت را به یزید می‌دهد. بله؟! من برای اقامة عدل الآن دارم حركت می‌كنم. حكومت معاویه كه حكومت صدق نبود، حكومت حقّه‌بازی بود. حكومت معاویه حكومت دودوزه بازی و دورنگی بود. حكومت معاویه، حكومت دوگونه عمل كردن بود. من می‌خواهم اینها را بردارم، من می‌خواهم عدل را برای همه بیاورم. من می‌خواهم قانون را برای همه به یك نحو اجرا كنم. این كار را من می‌خواهم بكنم أرید أن آمر بالمعروف و أنهی عن المنكر و اسیر بسیره جدّی همانطوری كه سیرة جدّم بود همانطور بیایم به آن كیفیت عمل كنم. این راه و روش من است. درست شد؟ این چه می‌شود؟ این همان حكومت امام زمان می‌شود سیدالشهّدا آمد و اعلام كرد كه من می‌خواهم عقول شما را به مرتبة كمال برسانم. عقول شما در بستر نامساعدی بوده است در دوران حكومت ظالمانة معاویه كه غیر از قتل و غارت و كشتن و زندان كردن و همه را اسیر هوی و هوس خود قرار دادن كاری برای این امّت نكرد. درست؟! من می‌خواهم آن‌

 بستر نامساعدی را كه معاویه در این مدّت ایجاد كرد آن را تبدیل به بستر امنیت كنم. همه به من به عنوان فرزند نگاه كنند. من پدر همه باشم برای همه باشم. همه در نزد من یكسان باشند. محبّت من نسبت به همه باشد. یكی را از خود و دیگری را بیرون قرار ندهم. همه یكسان باشند. نظر مردم به ائمّه علیهم‌السّلام چه بوده؟! مگر غیر از این بوده است؟ مگر ائمّه خودی و غیر خودی داشتند. همه خودی بودند هر كسی می‌خواست خودش خودش را بیرون می‌كرد. ائمّه برای همه بودند. لطف خدا برای همه است تفاوتی نمی‌كند، همه بندگان خدا هستند و همه در تحت حكومت امام معصوم علیه‌السّلام یكسانند. چرا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید كه یك خلخال را از یك زن یهودی آن افراد معاویه درآوردند اگر از غصّه بمیرید روا است. چرا این حرف را می‌زند؟ آیا می‌خواهد خودش را نشان بدهد و برای انتخاباتش تبلیغات كند كه به او رأی بدهند اینجوری است یا نه امیرالمؤمنین كه نیاز به تبلیغات ندارد در خانه‌اش را شكستند تا بیعت گرفتند، آن جوری بیعت گرفتند. در خانه را شكستند. حضرت در را باز نمی‌كردند می‌گفت بلند شوید بروید كس دیگری را انتخاب كنید تا حال سه تا بودند ٢٥ سال نبودیم، در خانه بودیم حالا هم باز بگذارید باشیم. من به درد شما نمی‌خورم. واقعاً هم به درد نمی‌خورد حالا حضرت به حكومت رسید چه شد؟ از آن روز اوّل شروع شد. شب اوّل به دوّم نرسید كه طلحه و زبیر آمدند و شروع شد تا ابن ملجم كار را تمام كرد. این حكومت امیرالمومنین درست؟! خوب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام كه این حرف را برای تبلیغاتش نزد، برای چه زد؟ احساسی كه امیرالمؤمنین داشت نسبت به آن زن یهودی كه از دین امیرالمؤمنین خارج است. یهودی است، زن یهودی است، مسلمان نیست ولی چون در تحت حكومت امیرالمؤمنین است، چون در تحت قیمومیت امیرالمؤمنین است، چون درتحت سیطرة امیرالمؤمنین است. آن قیمومیت و آن سیطره با نزدیكترین فرد از افراد به امیرالمؤمنین تفاوت ندارد، واللَه تفاوت ندارد. آن دردی كه امیرالمؤمنین كشید بالای منبر و آن آهی كه از نهادش برآمد كسی نمی‌فهمد این را مگر این كه به مقام ولایت رسیده باشد، آن وقت می‌فهمد كه امیرالمؤمنین چه دردی كشید كه گفت اگر از این فاجعه بمیرید روا است. آن امام بود، امام معصوم بود كه آن طور از نهادش و با تمام وجودش از روی صدق این مطلب را می‌گفت یك خلخال از پای زن یهودی درآوردند. به به امیرالمؤمنین می‌خواهد این را بفرماید آن زن یهودی كه در حكومت من است شب كه دارد سرش را به متكّا می‌گذارد به امید من می‌گذارد. با اعتماد به این كه من از او صیانت می‌كنم‌

 شب می‌خوابد. من در مقابل خدا چه جوابی دارم بدهم؟ چه جوابی دارم؟!! آن با اطمینان می‌خوابد. اگر اینطور نبود پیش معاویه می‌رفت یا حدّاقل ارتباطش را می‌برید، این هم مثل بقیه است، بزنند و بكشند علی فقط ریاست بكند. همة مردم بمیرند، من ریاستم را بكنم. مگر نكردند؟ مگر یزید نكرد؟ چه انگی به امام حسین آمدند زدند؟ مگر به امام حسین می‌شود انگ زد؟ چه انگی زدند؟ بر علیه حكومت اسلام قیام كردم. امنیت ملّی را به خطر انداخته است. آمده اغتشاش كرده. كدام حكومت اسلام؟ مال تو نیست برو پی كارت. حكومت مال سیدالشّهداء است. خود پدرت هم امضا كرده. زیر صلح نامه امضا كرده. ببینید بر علیه حكومت اسلام قیام كرده، این حكومت اسلام است من نماز می‌خوانم، نماز جمعه می‌خوانم. یزید نماز جمعه می‌خواند. ببینید اذان می‌گوییم در مناره‌ها ببینید نماز می‌خوانیم فرض بكنید كه البتّه عرق هم می‌خوریم، با میمون هم بازی می‌كنیم، سگ بازی هم می‌كنیم، با فاحشه هم هستیم، فاحشه را به مردم نمی‌گوید. آن چیزی را كه می‌گوید نماز در مسجد است. اذان بالای مناره است. این را میگوید امّا اگر فردا بغل خودش در مسجد جامع بالای منبر فاحشه را ببرد. مردم می‌گوید به به بگذار آن نماز بخواند، آن صفا دارد، اقلّاً قیافه دارد، پشت سر آن نماز بخوانیم مگر ولیدبن عبدالملك این كار را نكرد شب تا صبح با آن خانم بود صبح عمامه سر او بست او را به جای خودش برای نماز فرستاد. این خلفای ما بحمدلله، خلفایی كه اسلام به وجود آنها منیع است، سربلند است، حوض شراب درست كرده بود. به یك لیوان و یك كاسه و خمره قانع نمی‌شد حوض درست كرده بود خودش را در حوض می‌انداخت مثل استخر، اینها خلفای ما بودند. خلفای ما بودند. می‌بینید در تاریخ اسلام چه گذشته است؟!! در این هزار و چهارصد سال چه چیزها كه خواندیم و دیدیم. در این تاریخ هزار و چهار صد سال چه مسائلی بود و همه به نام اسلام بود و همه به نام اسلام انجام می‌شد و هر جنایتی كه انجام می‌شد جنایت به نام اسلام بود آمدند امام حسین را كشتند مثل آب خوردن، مثل آب خوردن آمدند پول دادند و فریب دادند و زور، زور، زور، بچّه‌های امام حسین را كشتند عجیب عجیب واقعاً خیلی عجیب است. واقعاً عجیبت است انسان باید به خدا پناه ببرد، به خدا پناه ببرد كه شیطان همیشه هست نه اینكه فقط شیطان مال هزار و چهار صد سال پیش بود. شیطان همیشه هست و هر روز بحمدلله قویتر از روز گذشته می‌شود، هی تجربة او بیشتر می‌شود، هی اطّلاعات او اضافه می‌شود، كمال پیدا می‌كند. هیچ چیزی بی كمال نیست. او در شیطنت كمال پیدا می‌كند، اینطور نیست؟! بگویید كه هست. شیطنت‌هایی‌

 كه در این دوره زمان انسان از شیطان می‌بیند كجا هزار سال پیش بوده؟ قبلًا در زمان آدم بوده؟ هی شیطان كمال پیدا می‌كند، اطّلاعاتش اضافه می‌شود، تجربه‌اش اضافه می‌شود. بالاخره ایشان هم دارای مراتب كمالی هستند.

 این هدف انبیاء، این برای چه است؟ برای این است كه انسان از نقطة نظر عقلی برسد به آن مرتبة كمال.

 خوب امام علیه‌السّلام می‌آید زمینه و بستر برای آن ترقّی را فراهم می‌كند. امنیت می‌آورد، امنیت فكری می‌آورد، امنیت اجتماعی می‌آورد، امنیت اقتصادی می‌آورد، ظلم را برمی‌دارد. خودی و غیر خودی را برمی‌دارد، همه یك دسته می‌شوند، همه یك گروه می‌شوند، همه یك حزب می‌شوند، صد حزب دیگر در زمان حضرت نداریم. همه یكرنگ می‌شوند درست؟! این تازه می‌شود مقدّمه. آن چه را كه هست از این به بعد است. آن اطّلاعات، آن دستورها، آن برنامه‌ها، آن احكامف آن تكالیفی كه باید دراین بستر مورد استفاده قرار بگیرد آن را حضرت می‌آورد. آیا ما می‌توانیم آنها را بیاوریم یا آن مخصوص حضرت است؟! تكالیفی كه حضرت می‌دهد، آن تكالیفی را كه القاءمی‌كند، دستوراتی كه حضرت می‌دهد، برنامه ریزی كه حضرت برای ما انجام می‌دهد، صبح چه كنید، ظهر چه كنید، شب چه كنید، با مردم چه كنید، با خانواده چه كنید؟ با همسایه چه كنید، با خودتان چه كنید! در خلوت چه كنید، در علن و ملأ چه كنید. تمام این چه كنیدها را حضرت برنامه ریزی و خطّكشی شده، تمام اینها منظّم و مرّتب می‌آید برای ما بیان می‌كند. درست شد؟ خوب در آن موقع چه كسی به كمال نمی‌رسد؟ كه در آن موقع به كمال نمی‌رسد؟ امنیت اجتماعی، فرمودند گرگ و میش در كنار هم می‌روند. این مال امنیت اجتماعی. الآن هم گرگ و میش با هم می‌روند. امنیت اقتصادی همه خوب همه نیازی ندارند در روایت از امام صادق علیه‌السّلام از نظر امنیت اقتصادی مؤمن دست می‌كند از جیب مؤمن به هر مقداری كه نیاز دارد پول برمی‌دارد و خرج می‌كند. شخص در یك دكّانی می‌رود فرض كنید نانوایی امروز دو تا نان می‌خواهد دو تا برمی‌دارد سه تا برنمی‌دارد به هر مقدار كه نیاز دارد. این هم میوه فروشی دارد می‌آید چه میوه‌هایی دارد چه سیب و پرتقال و موزهایی!! از هر كدام یكی برمی‌دارد برای امروز بس است. به جای دو تا نان. تمام مردم این جوری زندگی می‌كنند. انشاءاللَه خداوند توفیق زیارت آن حضرت را بدهد و توفیق درك ظهور حضرت را بدهد. آن موقع خواهید فهمید كه من راست می‌گویم یا نه كلام امام صادق‌

 علیه‌السّلام است، مال من نیست. كلام، كلام معصوم است. چرا من الآن زیاده طلبی می‌كنم؟ چرا هی به دنبال می‌روم؟ چون ترس دارم، ترس از آینده دارم، فردا چه می‌شود؟ شیطان بر من حكومت می‌كند. تخیلات، توهمّات، به آنجا برسم، هی به آنجا برسم. در زمان حضرت تمام این حرفها برداشته می‌شود ترس نداریم هر وقت گرسنه شدیم نان در نانوایی هست. میوه در آن جا هست. برای چه دست خودم را سنگین كنم؟ برای چه یخچال را پر كنیم؟ شاید آن موقع یخچال هم نخواهیم. انبار كردن نداریم. آدم به همان اندازه می‌آورد مصرف می‌كند و تمام می‌شود و همیشه غذای تازه می‌خورد و یخ زدن و فریز كردن كه تبدیل به سم می‌شود كنار می‌رود. یخچال و فریزز كنار می‌رود كارخانه فریزر درست نمی‌كند. چرا چون آدم هر روز می‌رود قصّابی نیم كیلو گوشت می‌خرد می‌آورد. چرا فریزر كند خاصیتّش برود و آشغال برود؟ چرا نان را در فریزر بگذارد فقط خاصیت سم داشته باشد كیفیت تبدیل و تبدّل نشاسته به قند را از دست می‌دهد و تبدیل به سم می‌شود؟ چرا نان تازه می‌خورد. تمام اینها برداشته می‌شود. زندگی، زندگی عقلایی می‌شود. عقل می‌آید در كسب و كار حكومت می‌كند. امروز چقدر من نیاز دارم به مواد غذایی؟ همانقدر می‌گیرم. تمام شد. نه فریزر می‌خواهم، نه یخچال می‌خواهیم. هیچی امروز چه نیازی دارم الآن به این فرض كنید لباسم، به رفت و آمدم، به وسایل زندگی، ضروریات زندگی، این از نظر ظاهری. همه چیز جنبة عقلایی به خود می‌گیرد نه جنبه توهمّی و تخیلی و مجاز و اعتبارات. آنی كه لازم است همان را انسان انجام میدهد ولی از نقطه نظر معنوی هم مراتب خاصّ خود را دارد. این مسئله مسئله‌ای است كه باید به او توجّه كرد این قضیه آن قضیه‌ای است كه در ظهور آن حضرت مورد انتظار همه است. در زمان ظهور حضرت توقّع یك همچنین مطلبی برای همة مردم وجود دارد نه فقط برای یك صنف خاص. همة مردم احساس می‌كنند آن چه كه تا به حال گفته شده برای آنها مفید نبود. آن چه كه تا به حال ارائه شده مكتبه‌های مختلف و روش‌های حكومتی مختلف، روش‌های اداری اجتماعی مختلف نتوانست دردی دوا كند. چه باید كرد؟ باید مرد پس هدف از این خلقت چه می‌شود؟ آیا باید نابود شد؟ پس هدف از ایجاد انسان چه می‌شود؟ آن كمالاتی كه وعده داده شده به كجا خواهد رفت؟ این جا است كه احساس می‌شود آن ضمیر انسان و نهاد انسان و قلب انسان و عقل انسان با تمام نیاز خود به این مبدأ نور و مبدأ حیات حركت می‌كند و برای همین انسان باید خودش را آماده كند. برای رسیدن به همین مطلب انسان باید خودش را آماده كند. شما توقّع دارید كه یك فرد هر كاری دلش‌

 می‌خواهد انجام بدهد، هر ظلمی كه می‌خواهد بكند هر خلاف و دروغی كه می‌خواهد بگوید، هر جنایتی كه می‌خواهد بكند و حضرت ظهور كند و او از این رو به آن رو شود؟ ابدا!.

 آن كسانی كه خیال می‌كنند كه هر عملی را كه بخواهند را می‌توانند انجام بدهند و هر كاری كه می‌خواهند بكنند در عین حال خودشان را منتسب می‌كنند، بدانند هنگام ظهور حضرت، شمشیر ذوالفقار حضرت اوّل آنها را به دو نیم تقسیم خواهد كرد بعد سراغ بقیة ادیان خواهد. رفت اوّل آنها را از سر راه برخواهد داشت بعد سراغ بقیة افراد خواهد رفت. شما خیال می‌كنید با یك دعای ندبه خواندن و دعای فرج اللَهم عجل لولیك الفرج گفتن مسئله تمام است؟! بدون اینكه انسان خودش را ملتزم كند كه به آن چه كه آن حضرت برای او ظهور می‌كند پایبند باشد، با این حرفها دردی دوا می‌شود؟! فایده‌ای مترتّب می‌شود؟ هی بنشینید دعای كمیل بخوانید، دعای ندبه بخوانید، فرض كنید كه استغاثه به آن حضرت كنید. در نیمة شعبان جشن بگیرید، برای اینكه حضرت ظهور می‌كند متظاهر به استنان به سنّت آن حضرت باشیم، آیا مطلب تمام است؟ ابداً. ابداً. ابداً. این حرفها هیچ فایده‌ای ندارد. تا وقتی كه مردم از ما صدق نشنوند فایده‌ای ندارد. صد هزار دعای ندبه بروید، غیر از ظلمت و كدورت بر ما چیزی اضافه نخواهد شد. صد هزار دعای كمیل بروید ولی مرام ما مرام عالم شیطنت باشد، عالم حقّه بازی باشد، عالم دودوزه بازی باشد و دورنگی باشد تمام اینها جز نكبت و وبال و بدبختی نتیجه‌ای حاصل نخواهد داشت. به جای دعای كمیل خودمان را درست كنیم، خودمان را اصلاح كنیم، به این دوروزه دنیا غرّه نشویم، به این دو روزة دنیا گول نخوریم. این انتظار حضرت است. انتظار حضرت همان طوری كه امام باقر علیه‌السّلام می‌فرمایند این است كه انسان خود به دنبال استكمال عقلش برود با آن چه را كه در اختیارش قرار داده شده است، با آن مطالبی كه در اختیارش قرار داده شده، با آن چه را كه می‌تواند در همان مرتبه انجام بدهد، انجام بدهد. كسی توقّع ندارد كه شما بیایید و آن مطالب و آن مسائل عالی و عرشی اولیای خدا و عرفای خدا و معصومین را بیان كنید. حدّاقل دروغ نگویید. همین مقدار چیز دیگری كسی نمی‌خواهد. كسی توقّع ندارد كه ما بیاییم و آن تكالیف و آن مبانی عالیه‌ای كه مخصوص به خواصّ از شیعیان امیرالمؤمنین و اولیای الهی است بخواهیم بگوییم. تا قیامت فكر كنیم به همچین جایی نمی‌رسیم. حدّاقل به آنچه كه از ضروریات و بدیهیات شمرده می‌شود عمل كنیم. آخر این مصیبت را به كسی باید گفت كه ما باید به جای اینكه الگو باشیم برای همة افراد، باید به فكر خودمان‌

 باشیم، باید به درد خودمان برسیم. آن وقت توقّع داریم حضرت ظهور كند و برای ما هم طاق نصرت بیاندازد، بفرمایید من آمدم برای شما ظهور كردم. من از پس پردة غیبت برای شما بیرون آمدم، برای شما بیرون آمدم. نخیر. كار خدا حساب دارد. یكی یكی صدا می‌كند بیا این جا، بیا ببینم تو خیال می‌كردی شیعة منی و با این مسئله تظاهر می‌كردی؟!! من امام به حقّ هستم و امام به عدلم. اگر قرار باشد از بین ببرم و اعدام كنم اوّل آن كسانی كه مدّعی پیروی از من هستند و بر خلاف مكتب من و سیرة من در این دنیا بودند، اوّل سراغ آنها می‌روم زمین را از لوث وجود آنها تطهیر می‌كنم بعد آن وقت می‌روم سراغ افراد دیگری كه حتّی اسم من را هم نمی‌دانستند و خیلی برای مراتب بعدی و آخر خطّ قرار دارند. آنها آخر مسئله هستند. امام علیه‌السّلام امام به عدل است. امام علیه‌السّلام مقیم عدل است اقامة عدل می‌كند پس ما اوّل باید عدل را بیاوریم در وجود خودمان. باید صدق را در وجود خودمان بیاوریم. انصاف را در وجود خودمان بیاوریم. محبّت و عطوفت و رأفت و كرامت را باید بیاوریم. بعد به حضرت بگوییم این مقدار از دست ما بر می‌آمد. آن وقت به حضرت بگوییم همین مقدار می‌توانستیم بیش از این نمی‌توانیم از عهدة ما نمی‌آید. به آن مقدار كه می‌توانیم انجام بدهیم این باعث می‌شود كه آن نور ولایت كه باید در زمان ظهور تجلّی كند، همان نور ولایت در زمان غیبت تجلّی می‌كند. مگر ما در زمان غیبت اولیای خدا نداشتیم؟! مگر در زمان غیبت عرفای باللَه نداریم؟ مگر در زمان غیبت علمای باللَه و بأمراللَه ما نداشتیم و نداریم؟! در این طول هزار و چهارصد سال مگر نبودند؟ این همه از بزرگان بودند همه در زمان ظهور به دنیا آمدند و زمان ظهور را درك كردند یا نه آن ولایت زمان ظهور همان ولایت در همان وقت برای افرادی كه طالب باشند و منتظر باشند وجود دارد. لذا امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید كسی كه به این مرتبه برسد، به مرتبه‌ای كه خودش را آمادة برای ظهور حضرت بكند وقتی كه حضرت می‌آید با تمام وجود خودش را به آن حضرت بسپرد، نه اینكه چرا اینجا اینجوری گفت چرا آنجا آنجوری گفت؟ فایده ندارد. كسی كه با تمام وجود خودش را به حضرت می‌سپارد و دیگر از خود انانیت و استقلالی ندارد. حضرت می‌فرماید این فرد مانند كسی است كه با خود آن حضرت، در خیمة آن حضرت قرار دارد و با آن حضرت معیت دارد. می‌خواهد ظهور را درك كند یا درك نكند. می‌خواهد درك بكند یا می‌خواهد درك نكند. چرا ما باید همه‌اش به امید فردا بنشینیم؟ كه فردا می‌آید و فردا می‌آید. این افرادی كه مردم را دعوت به ظهور می‌كنند چه طرفی از این دعوت ظاهری به ظهور

 بستند؟!! چقدر افراد بودند كه در مجالسشان می‌نشستند كه حضرت دو سال دیگر ظهور می‌كند، حضرت چهار سال دیگر ظهور می‌كند، در یكی از شهرستانها شنیدم قضیه‌ای كه اتّفاق افتاده بود كه این قضیه همان مسئله‌ای است كه پس از آن حضرت ظهور خواهد كرد. قضیه اتّفاق افتاد و سالها گذشت و از ظهور حضرت هم خبری نیست. چرا؟! دلیل ندارد مگر مجبور بودی بگویی؟ چرا مردم را دعوت به ظهور باطن نكنیم؟ چرا دعوت به تحقیق آن مبانی در وجود افراد نكنیم كه آن مبانی در وجودشان محقّق شود؟! چرا بگوییم دو سال دیگر؟ از كجا، چه كسی گفته وحی شده؟ چقدر افراد بودند آمدند ما هم دیدیم، خود ما هم از آنها شنیدیم كه در فلان سال حضرت ظهور می‌كند الآن دوازده سال گذشته و بلكه چهارده سال گذشته و حضرت ظهور نكردند اٍ چه شد؟ مطالب همه خلاف بود. خود من با همین گوشم شنیدم كه از اینجا تا اینجا حضرت ظهور می‌كند. انشاءاللَه كه خیراست. هی منتظر شدیم دیدیم خبری نیست، پیغام فرستادیم نزدیك است قضیه؟ آخرش هم مسأله با یك بلا حاصل شد، تمام می‌شود. الحمدلله بلا خوب بهانه‌ای داشت، هر چیزی می‌شود می‌گویند با حاصل شد. لواداران ما این طور به ما یاد ندادند و این گونه ما را راهنمایی نكردند. اولیای خدا كه افرادی بودند كه قطعاً اطّلاع داشتند از زمان ظهور حضرت در عین حال نمی‌گفتند و به هیچ كس مسئله‌ای بیان نمی‌كردند و آنهایی كه می‌گویند اطّلاع ندارند، خبر ندارند. امّا اگر افراد در آن زمینه حركت كنند، در زمینه رسیدن به آن اهداف ظهور حضرت حركت كنند آن وقت است كه زمینه برای ظهور فراهم می‌شود. آن وقت است كه اجتماع آمادة برای تقبّل مبانی و تكالیف حضرت می‌شود و آن زمان زمانی است كه مردم از تقلیدهای كوركورانه به در آیند و عقل و فهم را بر تقلید متحجّرانه حاكم كنند و به هر صدایی گوش دل نسپارند و به هر بادی حركت نكنند و به دنبال هر پرچم و رایتی نروند آن زمان، آن زمانی كه مردم دیگر با شعارهایی كه بر در و دیوار است فریفته نشوند و آن زمانی كه با مطالب شیرین و جذّابی كه گفته می‌شود گول نخورند و آن زمانی كه با خلافهایی كه می‌شود برخورد كنند و آن زمانی كه با فطرتی كه خدا به آنها داده است حوادث و مسائل را بیازمایند. خدا به همه فطرت داده، فطرت حق را می‌فهمد. فطرت ظلم را می‌فهمد. فطرت عدوان را می‌فهمد. فطرت زیاده طلبی را درك می‌كند. فطرت صدق را می‌فهمد. فطرت دروغ را می‌فهمد. تو كه دروغ را می‌فهمی چرا به دنبال دروغ رفتی؟ تو كه یك خلاف دیدی چرا چشمت را بستی؟ تو كه این همه خلاف می‌بینی چرا می‌آیی و توجیه و تأویل می‌كنی این چراها در زمان ظهور

 حضرت پاسخ می‌طلبد و از تك تك این چراها حضرت سؤال می‌كند. چرا دروغ را دیدی چشمت را هم گذاشتی؟ چرا خلاف دیدی توجّه نكردی؟ چرا؟ مگر تو سنگ و چوب و حیوان بودی، تو انسان بودی، عقل داشتی، فهم داشتی، فطرت داشتی، چرا ظاهر تو را فریفت؟ چرا به خاطر دو روز دنیای دنّی و خبیث و نجس تمام مبانی دین خودت را زیر پا گذاشتی؟ از این چراها حضرت می‌آید یك یكی سؤال می‌كند. می‌گوید حتماً نیاز به ظهور من بود؟ حتماً من باید بیایم به تو بگویم دروغ حرام است و صدق واجب است. من باید بگویم به تو نگفتند؟ در این مدّت به تو نگفته بودند؟ در كتاب نخوانده بودی؟ در كتاب نبود فطرتت چه؟ فطرت كه هست آن فطرت كه از بین نمی‌رود. آن فطرت در همه هست. همة مردم فطرت دارند. همة مردم دروغ و صدق را می‌فهمند. همة مردم چه ملتزم به مبانی و چه غیر ملتزم به مبانی مطالب را می‌فهمند و ادراك می‌كنند آنها هم فهم دارند. چه نماز خوان می‌فهمد، چه بی نماز می‌فهمد. چه چادری می‌فهمد، چه بی‌حجاب می‌فهمد. همه فطرت دارند و همه می‌فهمند و همه درك می‌كنند و با دركشان و فطرتشان ما را محاكمه می‌كنند. با فطرتشان ما را به میزان منطق می‌نشانند و با فطرتشان در روز قیامت جلوی ما می‌ایستند و حقّ خودشان را مطالبه می‌كنند. با همین فطرت!! هی سرمان را در برف می‌كنیم، هی توجیه می‌كنیم، هی مسائل را ندیده می‌گیریم، انگار نه انگار معادی وجود دارد. قیامتی وجود دارد. امام زمانی وجود دارد. فقط چراغانی بكنیم و نوحه بخوانیم و دعای ندبه برویم و بعد هر كاری كه زشت‌تر از او به مخیله خطور نمی‌كند به دست خود انجام دهیم!! این شد متابعت امام زمان این شد منتظر ظهور حضرت بودن. این شد عمل به آن چه كه حضرت می‌آید. این متابعت حضرت است و این رسیدن به آن مرتبه‌ای است كه حضرت از ما می‌خواهد. نه جانم وقتی كه حضرت ظهور خواهد كرد خواهید دید آن بی‌حجاب صافی ضمیری كه در ذات خودش غل و غش ندارد و آن بی نمازی كه به واسطة استضعاف به احكام الهی نرسیده و فطرت او به همان صفای خود باقی مانده است او در كنار امام زمان قرار خواهد گرفت و آن شمشیر ذوالفقار بر سر من و شما فرود خواهد آمد. آن امام، امامی‌است كه به باطن نگاه می‌كند و به ضمایر نگاه می‌كند نه به چهرة ظاهر فریب من و مقدّس مآب من و ظاهر ساز من كه ما لامال است از خدعه‌ها و فریب‌ها و نیرنگ‌هایی كه دیگر جایی ندارد نه اینطور نیست. آن امام زمان است. آن دیگر امام معصوم است آن را دیگر نمی‌شود كاری كرد. آن را دیگر نمی‌توان با دو نفر یواشكی بروی پیشش و فكرش را عوض كنی نه نمی‌شود. او را

 دیگر نمی‌شود با یك پرونده خلاف جلویش گذاشتن رأیش را عوض كنی. او امام است باید به فكر پاسخگویی به این امام باشیم دیر نشده، می‌گویند ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است. جلوی بدی و شر را هر وقت بگیریم خیر است. باید احساس كنیم كه امام زمان دارد ما را نظاره می‌كند. بر كارهای ما نظاره می‌كند. حضور او را باید احساس كنیم. آن بر جای حق نشسته، ولایت او ولایت حق است و واجب‌الاطاعی است. ولایت او ولایت مطلقه است و واجب الاطاعی است. مگر می‌شود احكام الهی با مبانی و موازین عقلی منافات داشته باشد؟ مگر می‌شود اینطور باشد؟ تمام احكام را شما نگاه كنید. تمام آیات قرآن را نگاه كنید. تمام آنها می‌بینید پایة عقل دارد، منطق دارد. با مبانی عقلی آن احكام باید سنجیده بشود. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام محاجّه‌ای كه كرد با افراد در زمان خلافت ابابكر بر پایة عقل مگر نبود؟ بر پایة منطق نبود؟ امام حسن مگر این طور نبود؟ امام حسین این طور نبود؟ این همه روایات ما راجع به عقل داریم از امام صادق علیه‌السّلام از موسی بن جعفر علیه‌السّلام، اینها مال چیست؟ مگر ما در روایت نداریم كه خداوند در روز قیامت إنّما یداق اللَه العباد الحساب فی یوم القیامه علی ما اباهم من العقول العقولهم نها عقل داده است علی ما آتاهم من العقول به همان میزانی كه عقل داده به همان میزان از آنها سؤل و جواب می‌كند. مگر روایت نداریم كه وقتی خداوند عقل و حیا و دین را خلق كرد فرمود هر جا كه عقل هست شما دو تا حیا و دین آنجا باشید. یعنی چه؟ یعنی دینی كه در آن عقلانیت وجود ندارد آن دین نیست. دینی كه در آن عقلانیت نیست، دینی كه با موازین عقلی نمی‌سنجد. رسول خدا صلی‌اللَه علیه‌و آله به افراد بگوید از یك بچّة پنج ساله تبعیت كنید، متابعت كنید. آیا رسول خدا همچنین حرفی را می‌تواند بزند؟ ابداً ابداً. اگر بگوید از رسالت ساقط شده است. چرا؟ بچّة پنج ساله عقل ندارد. بچّة پنج ساله انسان را به بیراهه می‌برد، به جنگل و وحوش می‌سپارد. مگر اینكه بیاید با آن نیرو و قوّة امامت و ولایت عقل پنج ساله را بالا ببرد، آن مطلب دیگری است. ولی این بچّة پنج ساله به همین میزان عقلی و به همین كیفیت هیچ وقت پیغمبر نمی‌گوید از این متابعت كن. اگر بگوید كلام او لغو و عبث و باطل است و از درجه حّجیت ساقط است. بله طفل پنج ساله هم بوده است ولی چه طفلی؟ طفلی بوده است كه در پنج سالگی به مقام امامت رسیده. امام زمان علیه‌السّلام چند ساله بود؟ پنج سال بود. پنج سال امام زمان علیه‌السّلام بود كه تمام عالم ملك و ملكوت را در تحت قوای ولایت خودش تسخیر كرد بله پنج ساله هم داریم ولی این پنج ساله كجا و این پنج ساله‌هایی كه بچّه‌های دیگر كجا؟ امام می‌تواند

 بگوید كه از یك آدم عوام باید تقلید كنی؟ اگر بگوید كلامش باطل است. امام كه نمی‌تواند حرف لغو بزند یا باید در او تصرّف كند و او را به مرتبة قابلیت و شایستگی برای افتاء برساند كه مطلب دیگری است اگر نه در همان موقعیت و به همان كیفیت باشد كلام او باطل است چون با موازین عقلی منطبق نیست. چه وقت امام می‌تواند این را بگوید؟

 حدیثی از امام رضا علیه‌السّلام است كه خداوند امر كرد در آن آیة شریفه كه می‌فرماید

 و

 اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما كَما رَبَّيانِي صَغِيراً[[1]](#footnote-1) بعد می‌فرماید چه‌ وَ إِنْ جاهَداكَ لِتُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما[[2]](#footnote-2) اطاعت از پدر و مادر واجب است. اطاعت از پدر و مادر نه پدر و مادر شیعة دوازده امامی ولی خدا و عارف. نه بلكه پدر و مادر كمونیست. اطاعت از پدر و مادر یهودی واجب است. اطاعت از پدر و مادر كمونیست واجب است و احترام آنها واجب است به حكم شرعی الهی چرا؟! آنها علّت تكوین ما هستند و هر چیزی در این عالم تكوین روی حساب خودش است امّا اگر بنابر این شد كه آنها ما را به معصیی‌اللَه حكم كنند نه آنجا دیگر واجب نیست، حرام است. حكم معصیی‌اللَه فرض كنید كه شرب خمر كن، نماز نخوان و امثال ذلك آن حرام است نباید اطاعت كنی.

 ولی باید احترام را نگه داشت اطاعت باید كرد، این خودش می‌داند بین خود و خدای خودش هر مذهبی و هر دینی دارد. این مكتب ما است. این می‌شود منطق و این می‌شود عقل اگر خدا می‌گفت. اگر پدر و مادر تورا حكم به معصیت من كردند تو باید اطاعت كنی. چه شد؟! قضیه چه شد؟ پس دین رفت كنار، پیغمبر رفت كنار همه چیز كنار رفت این حكمی كه خدا می‌كند و إن جاهداك لتشرك بی ما لیس لك به علم كه شریك قرار بدهی یعنی همراه من كس دیگری را در تصرّفات خود شریك قرار بدهی این یك حكم عقلائی است. اگر خدا می‌گفت به پدر و مادرت اگر مسلمان بودند و شیعه و نماز شب خوان بودند باید اطاعت كنی ولی اگر این طور نبودند نباید اطاعت كنیم. ما در دلمان نمی‌گذشت كه پس اینها كه اینقدر برای ما زحمت كشیدند، اینها كه ما را در این عالم به وجود آوردند. اینها كه باعث این همه‌

 بركات شدند. اینها كه باعث این تكامل شدند. اگر باعث تكامل شدند، خوب ایا این درست است كه اصلا حالا به صرف اینكه مثلًا شیعه نیست، مثلًا اهل تسنن است یا اینكه مثلًا نصرانی است، یك پدر و مادری است و ما هم شیعه هستیم، حالا كه این طور شد اصلًا اطاعت نكنیم. برو آب بیار نه گمشو مسلمان نیستی، زهر مار بخور. این درست است؟! این روشی است كه عقل انسان و فطرت انسان آن را می‌پسندد؟ نمی‌پسندد. می‌گفتیم خدا برای چه چنین حكمی كرده؟ چرا باید این حكم را بكند؟ حالا به صرف اینكه شیعه نیستند، به صرف اینكه نماز اوّل وقت نمی‌خوانند یا به صرف اینكه حجاب آنها درست نیست پس بنابراین من بی‌احترامی كنم و حرفشان را اطاعت نكنم و كارشان را انجام ندهم و آنها را رها كنم این خلاف فطرت است. این حكم می‌شود حكم عقلانی. پیغمبر امیرالمؤمنین را در روز غدیر منصوب كرد. درست شد؟!! از نظر عقلانی آیا این نصب رسول خدا عقلی است یا غیر عقلی است. عقلی است یا غیرعقلی؟ اگر این برادران اهل تسنّن ما، كه اینقدر درد خلافت خلافا را به جان می‌خرند و بر اثبات خلافت آنها پافشاری می‌كنند یك سؤال از آنها می‌كنم: اگر به جای امیرالمؤمنین پیغمبر عمر را نصب می‌كرد شما این گونه موضع می‌گرفتید؟ باز هم می‌گفتید خلافت مال علی است، بی‌خود كرده است. چرا گوشتان را باز نمی‌كنید؟ چرا انكار می‌كنید؟! اگر به جای امیرالمؤمنین عمر را خلیفه می‌كرد.

 الیوم اكملت لكم دینكم این را می‌خواهم بر شما حاكم كنم. اصلًا به قیافة او می‌آید كه خلیفة مسلمین شود. حالا می‌خواهم این كار را بكنم. ما به عنوان یك عاقل نه به عنوان شیعه و دنبال پیغمبر نه. به عنوان یك عاقل اگر پیغمبر این آدم را با این معلومات، با این مقدار از فكر، با این مقدار از اطّلاعات می‌آمد بر ما حاكم می‌كرد به چه نحوی؟ به همان نحوی كه كلام او كلام من است. فعل او فعل من است. تصرّفات او تصرّف من است و همان وجود باقیة من است كه بعد از من در میان شما است. ما به ریش پیغمبر نمی‌خندیدیم واقعاً می‌گویم می‌گفتیم یا رسول اللَه استغفراللَه ..... كسی غیر از پیغمبر را می‌گویم مثل اینكه یك قدری حرارت آفتاب زیاد شده و خلاصه شما نیاز به سایه و استراحت دارید!!

 پس این كاری را كه پیغمبر كرد كه امیرالمؤمنین را نصب كرد با این خصوصیات: علم او، ولایت او، تقوای او، شجاعت او، ایمان او، أنا مدینی العلم و علی بابهای او، العلی مع الحق و الحق مع علی او، با تمام این خصوصیات اگر پیغمبر ایشان را برای ما خلیفه نمی‌كرد ما در كار پیغمبر ایراد می‌گرفتیم اگر

 نمی‌كرد حالا چه برسد به اینكه كرده ما ایراد می‌گرفتیم؟؟ یا رسول اللَه با وجود علی چرا او را انتخاب كردی چرا حرفی نزدی؟! پس ببینید كار خلافت امیرالمؤمنین كار عقلانی است. كسی نمی‌تواند ایراد بگیرد آنها باید سرشان را از خجالت پایین بیاندازند ما سرمان بالا است. این علی این كتابها خودتان قضاوت كنید. تمام دستوارت اسلام دستوراتی است كه مطابق با عقل است. كجا پیغمبر فرموده است كه از این شخص اطاعت كن گرچه تو را به خلاف رضای الهی امر كند؟ حرام است. حرام است. كدام ولایت؟ پیغمبر عدّه‌ای را می‌خواست با شخصی بفرستد این امیر بر شما باشد از او اطاعت كنید و آنچه را كه می‌گوید بپذیرید. اصحاب فهم و درك دارند یا رسول اللَه.

 اصحاب می‌دانند كه این شخص مثل خودشان است. حالا یك كمی بالاتر دیگر مثل امیرالمؤمنین كه نیست. می‌دانند مثل خودشان است. اینها را كه اكنون می‌گوییم همین. به ذهن اینها خطور كرد: یا رسول‌اللَه آیا در هر چه كه می‌گوید باید اطاعت كنیم؟ حضرت فرمودند: نخیر اطیعوه ما اطاع اللَه تا وقتی كه شما را امر به معصیت نكرده باید اطاعت كنید. اگر امر به معصیت كرد حرام است. لاطاعی لمخلوق فی معصیه الخالق این عبارت رسول خدا است. طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست. كوركورانه هر چه گفت گوش بدهد. برو، برود. بنشین، بنشیند. گوش بده، گوش بدهد. نخیر حرام است. لاطاعی لمخلوقٍ فی معصیه الخالق حرام است انسان از شخصی كه ما را به گناه دعوت می‌كند و امر می‌كند متابعت كنیم. پدرمان را خدا در می‌آورد. پدرمان را خدا در می‌آورد. این طور نیست كه همین طوری چشممان را ببندیم هر كاری كه دلمان خواست انجام بدهیم و بگوییم به ما چه، نخیر!! چنان مو را از ماست بیرون می‌كشند كه هیچ میكروسكوپ اتمی هم نمی‌تواند همچنین دقّتی در تك تك ذرّات اعمال ما انجام دهد. می‌كشند بیرون تو كه داری الآن می‌زنی و این را به دیار عدم می‌فرستی، اگر پسرت بود هم می‌زدی؟!! درست؟!! خوب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام چه می‌فرماید؟ همین مبنای عقلایی را در اطاعت و حرمت اطاعت حضرت بیان می‌كند. حضرت می‌فرمایند: بعد از اینكه راجع به طایفه‌ای كه نباید انسان از آنها بر حذر باشد و می‌فرماید إحذروا دینكم من ثلاث: از سه گروه مواظبت كنید سوّمی چیست و رجلأ اعطاه اللَه سلطاناً فزعم أنَّ طاعته طاعی‌اللَه و معصیته معصیی‌اللَه گروه سوّم افرادی هستند كه خدا به آنها سلطه داده، حكومت داده و آنها خیال می‌كنند كه اطاعتشان اطاعت خدا است و معصیت با آنها معصیت با خدا است حضرت می‌فرماید: كَذِب: این دروغ بر خدا بسته است لا طاعی‌

 لمخلوق فی معصیی‌الخالق مخلوق نمی‌تواند در معصیت خالق اطاعت كند. حق ندارد. حق ندارد این كار را انجام بدهد و إنما الطّاعی لاولی الأمر: طاعت فقط اختصاص به اولی‌الأمر دارد أَطِيعُوا اللَه وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ‌ از خدا اطاعت كنید مطلقا. از پیغمبر اطاعت كنید مطلقاً از اولی الامر اطاعت كنید مطلقاً و إنما أمر بطاعی الرّسول حضرت می‌فرماید: خدا امر كرد كه باید از پیغمبر اطاعت كنیم چرا اطاعت از پیغمبر در همه حال واجب است؟ آیا با عقل سازگار است؟ پیغمبر بگوید هر كاری كه می‌گویم باید انجام دهی. بخور، باید بخوری. نخور، باید نخوری. زنت را طلاق دهی باید طلاق دهی این زن را باید بگیری باید بگیری. خودت را از پشت بام باید زمین بیاندازی. باید بیاندازی كاری را كه پیغمبر می‌گوید، اطاعت، اطاعت مطلق است و باید انجام داد. لأنّه لایأمر بمعصیته چون هیچ وقت امر به معصیت نمی‌كند. لأنّهُ مطهّرٌ معصومٌ حضرت می‌فرماید چون به مقام عصمت رسیده لذا خدا پیغمبر را در كنار خودش می‌آورد. أَطِيعُوا اللَه وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ‌ استثناء نمی‌دهد كه پیغمبر را اطاعت كنید آنجایی كه عقلتان می‌پسندد، اطاعت كنید رسول را آنجایی كه خیال می‌كنید هر جایی كه نه قرعه بیاندازید اگر خوب در نیآمد اطاعت نكنید. استخاره می‌كنیم آنجا كه خوب آمد اطاعت كنیم، نه، اطاعت از خدا در كنارش اطاعت از رسول است. لأنّه مطهّرٌ معصومٌ: ولایت رسول خدا كه ولایت مطلقه است به خاطر این است كه رسول خدا به مقام طهارت و عصمت رسیده است نه مثل بنده. چون به مقام طهارت رسیده است اطاعت او اطاعت مطلق است. بر اساس ولایت مطلقه. بعد حضرت می‌فرماید و إنّما أمر بإطاعی اولی الامر لانّهم مطهّرونَ معصومون چرا خدا گفته باید از اولی‌الامر، اطاعت كرد. چرا ولایت اولی الامر، ولایت مطلقه است؟ چون آنها مطهّر و معصوم هستند. بسیار خوب دو دو تا چهار تا عقلایی می‌شود. از این عقلانی بهتر؟ پس بنابراین كسی كه مطهّر نیست كسی كه معصوم نیست، كسی كه مثل بقیه است نه لاطاعی لمخلوقٍ فی معصیی الخالق: هر جا كه موافق با رضای الهی و حكم شرعی بود، انسان می‌تواند اطاعت كند و هر جا كه مخالف بود حرام است و مستوجب عقاب است. پس چه شد؟ این مسئله می‌شود مسئله عقلانی. این قضیه می‌شود قضیه عقلانی خوب در این قضیه می‌تواند كسی شك كند؟ همان كسی كه خیلی اعتقادی ندارد، اگر انسان به او بگوید اگر به یك مطلبی برخورد كردی، می‌توانی ایراد بگیری؟ دیگر نمی‌تواند!

 ایراد بگیرد انشاء اللَه اگر خدا توفیق بدهد این مطلب را در بحث مستوفاد به نحو ارتداد در اسلام‌

 بنده می‌آورم و كیفیت مسائل مختلف و انواعی كه در اینجا هست در آنجا عرض می‌كنم.

 اصلًا مسئله اطاعت مراتب دارد، درست مثل مسئله دو دو تا چهار تا. درست؟ و این قضیه با قضیه تقلید كوركورانه در دو نقطه مقابل هم است. تقلید می‌گوید هر چه را كه گفته شد باید بپذیرید و چون و چرا نكنید. عقلانیت می‌گوید باید بر طبق آن چه كه یقین دارید عمل كنید. درست؟ این دو در مقابل هم قرار می‌گیرد و در این جا انسان وظیفه خودش را تشخیص می‌دهد. امروزه در دنیا به طور كلّی مشاهده می‌شود این قضیه و آثارش هم پیدا است و طلیعه آن هم بحمداللَه ظاهر شده است كه مردم به سمت عقلانیت كم كم حركت می‌كنند. مردم دارند آن استعدادهای خودشان را، آن چه را كه در وجود خودشان به نحو خفا و كمون قرار داده شده بود و زمینه برای بروز و ظهورش وجود نداشت كم كم نسبت به آنها واكنش نشان می‌دهند. و مردم در همه دنیا، بشریت از مرتبه تقلید كم كم خارج می‌شود به مرتبه عقلانیت خودش را می‌رساند لذا ما می‌بینیم كه اعتراضها در دنیا شروع می‌شود. انتقادها در دنیا نسبت به كارها شروع می‌شود. دیگر حالا ایشان این كار را كرده، دیگر كم كم جایی ندارد، آن شخص آن كار را كرده، در اینجا دیگر خریداری ندارد. این جنبه عقلانیت و رجوع به فطرت احساس می‌شود كه طلیعه آن ظاهر می‌شود. طلیعه برای این مسئله و این اگر به همین كیفیت جلو برود آن وعدّه‌ای كه داده شده است و اولیای الهی آن وعده را دادند كه انشاءاللَه زمینه‌ای فراهم خواهد شد كه مقدّمه برای ظهور حضرت است، انسان مشاهده می‌كند.

 آن انقلاب فكری و انقلاب عقلی و انقلاب اعتقادی كه باید افراد آمادگی برای آن رشد عقلی را داشته باشند و الّا دیگر اگر نداشته باشند حضرت با آنها چه كار می‌كند؟ اگر گدا كاهل بود تقصیر صاحبخانه چیست؟! باید من آن آمادگی را داشته باشم باید خودم از آن تقلید كوركورانه ادوار گذشته سنین و مئات در بیاورم تا اینكه بتوانم شمّه‌ای از رائحه آن وادی را به مشام جانم استشمام كنم باید خودم را بیرون بیاورم. باید خودم را از این حصر نجات بدهم تا ببینم چه خبر است! تا ببینیم چه فضایی وجود دارد! امّا اگر نه بیایم، هی سرپوش بگذارم هی خودم را گول بزنم، هی دنیا بیاید من را بفریبد، هی ظواهر و مسند و كرسی و اینها من را از رسیدن به آن حقیقت باز بدارد و هی مرا در زندان بیشتر گرفتار كند راه به جایی نخواهم برد.

 لذا امام علیه‌السّلام می‌فرماید در این اوضاع، در این حوادث فتن آخرالزّمان حضرت می‌فرمایند

 نگه داشتن دین در یك همچنین وضعی مانند كسی است كه یك تركه‌ای كه پر از خار است و آن شخص می‌خواهد این خارها را از این تركه جدا كند ولی نه اینكه از پایین به بالا، از بالا می‌خواهد بیاورد پایین چه بر سر دستش می‌آید.

 عجیب است عبارت امام باقر علیه‌السّلام می‌فرماید: المتسّمك لدینه كخارط القطاط؟! مثل كسی است كه می‌خواهد این خارها را از بالا به پایین می‌آورد. خیلی سخت و مشكل است. این گونه است كه دین در این موقعیت محفوظ می‌شود این‌طور باید دینش را نگه دارد.

 شبهاتی كه پیدا می‌شود. مشكلاتی كه پیدا می‌شود. فراز و نشیبهایی كه پیدا می‌شود. مسائل مختلفی كه انسان مشاهده می‌كند. هر كدام از اینها كفایت می‌كند كه انسان را از راهی كه دارد باز دارد. شبهات، شبهات اعتقادی، شبهات دینی، شبهاتی كه فیل را به زمین می‌زند در این جا امام علیه‌السّلام می‌فرماید در یك همچنین وضعیتّی حضرت می‌فرماید كه انسان باید به دینش تمسّك كند. به آن مبانی باید تمسّك كند، خیلی عجیب است واقعاً من تا برای خودم تجربه‌هایی پیدا نشد من این كلام امام باقر علیه‌السّلام را خوب نفهمیده بودم كه چطور حضرت در این جا می‌فرماید انسان باید به دینش تمسك كند تا اینكه این شبهات نتواند او را منحرف كند. دین چیست؟ دین همان مبانی است كه انسان نسبت به آن مبانی یقین دارد، آن دین است. آن مبانی است و آن اعتقاداتی است كه آن اعتقادات را امروز باید به كار ببندید آن اعتقادات را امروز باید محقّق كند و الّا باد او را می‌برد، برده. آن اعتقادات را كه با ضمیرش عجین شده با فطرتش همخوانی دارد، با عقلش همخوانی دارد بر اساس همان بیاید جلو، تندروی نكند. اختلاف افكنی نكند. تشتّت ایجاد نكند. امر بیهوده اجرا نكند، اعتقادات را تخریب نكند. نسبت به تكلیف خودش آنچه را كه وظیفه خودش است، اگر قرار است بایستد، بایستد. اگر قرار است جلو برود، جلو برود. اگر قرار است حرف بزند، حرف بزند. اگر قرار است حرف نزد، حرف نزند ساكت باشد، كنار باشد. حرفی نزند. كاری نداشته باشد باید ببینید كه آن تكلیف او و آن اعتقاد او و آن یقین او به او چه می‌گوید؟! آنچه را كه از بزرگان به او ارائه داده شده، اینجا به كار ببنند. نه اینكه بگوید مرحوم آقایی بودند و ١٥ سال پیش فوت كردند و تمام شد و رفت. نه آقا بزرگان هستند و زنده هستند و تمام آنچه را كه گفتند برای امروز من و شماست. منتهی ما چشممان را می‌بندیم، خدا هم یك متكّا روی آن می‌گذارد كه حالا كه بستی بگذارد خوب ببندم می‌رود، می‌رود یكدفعه می‌بیند كه سر از كجا در آورد؟ رفته كجا؟

 چه مطالبی را پذیرفته؟ چه عقایدی را پذیرفته؟ چه كارهایی را انجام می‌دهد؟! آب به آسیاب چه كسی می‌ریزد؟ چرا چشمت را بستی؟! چرا؟ چرا آن چه را كه می‌دانستی به آن ترتیب اثر ندادی. یك روزی می‌آید و از آن مطالبی كه خدا در اختیار تو گذاشت از تو سؤال خواهد كرد.

 انشاءاللَه امیدواریم كه خداوند این عید سعید را بر ما مبارك گرداند مبارك به این معنا كه به ما فهم بدهد، به ما درك بدهد اگر تا الآن توجّه نداشتیم از امروز به بعد خدا به ما توجّه بدهد. آمد و سال دیگر حضرت ظهور كرد من از الآن تا سال دیگر چه كار كنم؟ با همین رفتارم باشم؟ با همین كردارم باشم؟ ظهور حضرت كه مشخّص نیست، یا من آمدم و رفتم ظهور حضرت را درك نكردم با جهالت از دنیا رفتم. بدون اینكه امام خودم را بشناسم و نسبت به او معرفت پیدا كنم و با شناخت امام به مرتبه كمال برسم. الآن آن اولیای خدا كه آن جا هستند شما خیال می‌كنید آنها با امام زمان نیستند؟! الآن اولیای خدا در آن عالم آخرت بیش از افرادی كه در زمان ظهور حضرت از آن حضرت بهره‌مند می‌شوند. الآن دارند از امام زمان بهره‌مند می‌شوند ما خیال می‌كنیم امام زمان فقط مال ما در كره زمین است و در یك شهری زندگی كرده و بعد هم ظهور كرد. نه امام زمان علیه‌السّلام؛ ولایت آن حضرت بر تمام عالم وجود است و بر افرادی كه از این دنیا رفته‌اند الآن بر سر سفره امام زمان آنها نشسته‌اند. آن اولیای خدایی كه الآن آن طرف هستند بر سر سفره امام زمانند كه در این دنیا است و زندگی می‌كند. این معنا، معنای ولایت است. این را ما بفهمیم. این حقیقت را ما درك كنیم كه انشاءاللَه در این صورت برای ما این میلاد مبارك خواهد بود.

 امروز به مناسبت روز عمامه‌گذاری است یكی از اخوان دینی و اخلّاء روحانی ما و برادران رفقای طریق از دوستان و اعزّه و احبه كه در زی طلبگی و اشتغال به علوم اهل بیت علیهم‌السّلام سالهایی را گذراندند و به مراتبی رسیدند و بحمداللَه بسیار خوش‌فهم و خوش‌استعداد، فهیم و مستعدّ برای مدارج و كمالات بالاتر برای كمالات بالاتر. كمالاتی كه خداوند متعال برای اهل علم و كسانی كه به دنبال مكتب امام صادق علیه‌السّلام هستند، مقرّر فرموده است به قول مرحوم والد در مخیله كسی نمی‌گنجد. این كمالات به واسطه متابعت از سنّت و سیره معصومین علیهم‌السّلام و ادراك موقعیت خود در قبال این مكتب، مكتب حرّیت، مكتب آزادگی، مكتب سرفرازی، مكتب صداقت، مكتب فطرت، مكتب ایمان، مكتب اتقان، مكتب پاسخگویی به ولی زمان، امام زمان این مكتب، ما باید بدانیم به چه كسی باید

 پاسخگو باشیم. به زید و عمر در این دنیا باشیم. یا نه پاسخگو باید به امام زمانمان باشیم؟! این را باید بفهمیم! در درسها باید این را بفهمیم در قال الصّادق و قال الباقری كه می‌خوانیم این را باید بفهمیم. در مطالبی كه به دست می‌آوریم فقط این را باید مورد توجّه قرار دهیم. فقط و فقط همین كه ما باید به كه پاسخگو باشیم. مخاطب ما چه شخصی قرار دارد؟! ما در قبال چه شخصی هستیم؟ در قبال اجتماع؟ اجتماع یك روز می‌آید، یك روز می‌رود. در قبال افراد؟ افراد هشتشان گرو هشتادو هشت خودشان است. در قبال چه كسی؟ در قبال امام زمانمان باید خودمان را مسوول بدانیم.[[3]](#footnote-3) از هیچ چیزی نباید باك داشته باشیم كه منجی حقیقی و آن مهیمن و مسیطره بر تمام مقدّرات، وجود مبارك آن حضرت و ولی مطلق امام زمان علیه‌السّلام است. امروز ایشان به این لباس كه لباس ملائكه است به این لباس ملبس می‌شوند و به این تاج متوّج العمامی تیجان الملائكه: عمامه تاج ملائكه است. یعنی خود ملائكه در صورت مثالی خود عمامه دارند. در آن صورت معنای خود و روحانی و عقلانی خود نه اصلًا لباس معنا ندارد. تقید وجود، موجب تلبّس به لباس نمی‌شود ولكن از نقطه نظر نزول به مراتب مثال و ملكوت، آنها دارای عمامه هستند و این عمامه اصلًا مشخّص است كه وقتی انسان ملبّس به این لباس می‌شود در خودش تغییری را احساس می‌كند می‌بینید این یك قسم دیگر شد. این با دیروزش فرق كرد. هنوز كاری هم نكرده امّا عجیب است چطور این ظاهر، ملكوت این ظاهر، چطور در انسان تأثیر می‌گذارد!! ظاهر نه ملكوتش. شما فرض كنید كه در حسینیه نشستید چه حالی دارید حالا بلند شوید در یك مكان معصیت بنشیند حالتان عوض نمیشود؟ چرا عوض می‌شود؟ ملكوت این فضا باعث می‌شود كه در مثال و ملكوت شما تأثیر بگذارد. شما نماز كه می‌خواهید بخوانید عبا بر سر بگذارید عمامه سفید یا سیدها عمامه سبز یا زرد مستحّب است، یك نماز بخوانید با عمامه و عباو با لباس سفید بعد لباسها را بكنید با پیراهن و شلوار نماز بخوانید. تفاوت را احساس نمی‌كنید؟ حضور قلب را احساس نمی‌كنید؟ همین لباس تأثیر می‌گذارد. چرا عطر در انسان تأثیر می‌گذارد؟ چون بوی خوش ملائكه را جلب می‌كند. هر وقت احساس كردید كه دارای انباسط هستید، بدانید ملائكه در آن جا حضور دارند. وجود روحانیت مساوی با وجود و حضور ملائكه است بلكه معلول است. هر جا دیدید

 كه فضا كدورت دارد و ظلمانی است و هیأتی پیدا كردید كه در آن حالتان خوش نیست بدانید ملائكه رفتند خبری نیست به جایش كسان دیگری تشریف آورند. این تفاوت می‌كند، انسان این را احساس می‌كند. انسان در یك جا بنشیند، روی زمین بنشیند با رفیقش صحبت می‌كند، یك جور حرف می‌زند اگر بلند شود برود روی مبل بنشیند، پشت آن میزها بنشیند و با كسی دیگری حرف بزند توی صحبت كردن تفاوت دارد. دو حالت را ضبط كنید می‌فهمید چه می‌گویم؟ این برای این است كه آن عوامل مؤثّره در ملكوت اشیاء آن عوامل با تغییر و تبدّلات ظاهری اشیاء آن هم تغییر پیدا می‌كند. عالم تقسیم شده بین ملائكه و بین شیاطین، بین ظلمت و نور، بین حیات و مردن و مردگی، بین انبساط و بین قبض. عالم تقسیم شده او بیاید، این می‌رود بیرون. این بیاید او بیرون می‌رود. هر دو با هم در یك جا جمع نمی‌شوند. نمی‌توانند در یك جا هر دو بیایند. پس بنابراین چه بهتر كه انسان حالا كه این طور است خودش را در این بستر قرار بدهد. لباس انبیا، لباس ملائكه این لباسی كه خودش فی حدّ نفسه ارزش دارد و جلوی خیلی از خطاها و لغزشهای انسان را می‌گیرد، انسان ملبّس به این لباس بشود. این انشاءاللَه كه همراه با آن توجّه باطن و همراه با آن متابعت از سیره اولیای الهی، آن مهم است. این لباس و اشتغال به علوم اهل بیت كه همراه می‌شود با تربیت نفس و با تزكیه نفس و متابعت بزرگان و عرفای باللَه و سیره و سنّت اولیای الهی، آن وقت ببینید كه چه خواهد شد!! كار به جایی خواهد رسید كه در روایت است كه رسول خدا فرمودند كسی كه طالب علم است تمام اشیاء در عالم او را دعا می‌كند، حتّی ماهی در دریا حتّی حیتان فی البحر او را دعا می‌كند. این حرفها شوخی نیست، این حرفها هزل و عبث نیست. آنهایی كه چشمشان باز شده دیدند كه ماهی دعا می‌كند. دیدند درختان آن افرادی را كه زیرشان را نشستند و مباحث اهل بیت می‌كنند، دعا می‌كنند. مشاهده كردند و با چشمشان دیدند و با قلبشان مشاهده كردند. علی كل حال آن چه را كه به ما گفتند حق است و درست است و ما باید دنبال همانها باشیم.

1. سوره الاسراء (١٧) آيه (٢٤) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره العنكبوت (٢٩) قسمتى از آيه (٨) [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره المائده (٥) قسمتى از آيه (٥٤) [↑](#footnote-ref-3)